أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 راجع به كیفیت تطبیق برنامه‌های تربیتی اسلام بر اعمال و كردار روزمره ما در جهات مختلف به خصوص در مسئله ارتباطات خانوادگی مطالبی عرض شد. محور همه صحبت‌ها و مطالب در جمیع احكام اسلامی بر محور توحید و فقط عبودیت خدای متعال است و این مسئله چنانچه قبلًا هم عرض شد در تمام آیات قرآن و احكام اسلام كه مستنبَط از روایات اهل بیت علیهم السّلام است به چشم می‌خورد.

 در مسئله توحید كه نهایت معرفت انسان و آخرین مرتبه از مراتب كمال انسان است هیچ موجودی راه ندارد و هیچ شخصیتی جدای از شخصیت پروردگار در آنجا نمی‌تواند قدم بگذارد. خدای متعال در مسئله عبودیت الهی همه بندگانش را فقط به سوی «خود» می‌خواند و عبادت خود را از همه به یك منوال تقاضا می‌كند. در آنجا بین كوچك و بزرگ تفاوتی نمی‌كند، در آنجا بین پیر و جوان تفاوتی نیست، در آنجا بین قوم‌وخویش و غیر قوم‌وخویش مسئله به نحو یكسان است، در آنجا بین شخص صالح و طالح تفاوتی نیست. حتی اولیای الهی و بالاتر از آنها ائمّه علیهم‌السّلام و بالاتر از آنها شخص رسول اكرم نیز، در مقام توحید و در ارتباط با پروردگار مانند یكی از افراد ماست، بدون هیچ‌گونه تفاوتی.

 اگر در مسئله توحید عبادتی را كه می‌خواهیم انجام بدهیم به خاطر امام علیه‌السّلام باشد آن عبادت باطل است، باید دوباره نماز را بجا بیاوریم. اگر امام زمان علیه السّلام به ما بگویند: به خاطر من نماز بخوان برای خدا، یا حرف مرا گوش بده برای نماز خواندن و عبادت، آن عبادت باطل است. ما هیچ‌وقت به خاطر امام نماز نمی‌خوانیم. التفات كردید چه می‌خواهم عرض كنم؟! اگر بخواهیم به خاطر امام نماز بخوانیم باطل است. اگر بخواهیم به خاطر رسول خدا نماز بخوانیم نماز ما باطل است. فقط به خاطر «او» باید باشد و بس. اگر ما به خاطر اینكه حرف امام را زمین نگذاریم، با او رودربایستی داریم و از او خجالت می‌كشیم، بخواهیم به نماز بایستیم یا روزه بگیریم آن روزه ما باطل است.

 ائمّه علیهم السّلام فقط وسائطاند، واسطه هستند. واسطه كه برای خودش چیزی برنمی‌دارد؛ شما یك مالی را به شخصی می‌دهید و می‌گویید: آقا این را برو به فلان شخص برسان. آن شخص در بین راه یك سومش را بردارد و می‌گوید: ما واسطه هستیم یك سومش را برمی‌داریم برای خودمان. در اینجا هیچ راه ندارد. در مسئله توحید خدای متعال هیچ شریكی و هیچ مانندی را ولو به مقدار یك میلی‌متر در حیطه توحیدیه خودش راه نمی‌دهد.

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اولین صادر عالم وجود است. یعنی وقتی‌كه مقام ذات كه بدون هیچ‌گونه تعین و حدّ و رسم و كیفیتی است می‌خواهد خلق را به وجود بیاورد با جمیع اختلافات در انواع، از مجرّدات و از مادّیات و حدّ فاصل بین این دو، با مراتب لانهایه‌ای كه دارد. اوّلین وجودی را كه خلق كرده است نفس مبارك پیغمبر اكرم است. یعنی بالاتر از این خلق در عالم وجود معنا ندارد كه عرفا از او تعبیر

 می‌كنند به مقام واحدیت. یعنی مقامی كه ذات پروردگار از مرحله هوهویت خود و مرحله لاحدّی و لارسمی و مرحله‌ای كه قابل اشاره نیست، قابل حكایت نیست، از او نمی‌توان خبر داد، زیرا موضوعش برای ما مشخص و شناخته شده نیست. و هر كس هم بگوید غیر از آنكه باطن او منمحی شده باشد در ذات احدیت، نمی‌تواند از این مسئله خبر بدهد. و آن كسی كه منمحی شده و فنا پیدا كرده نمی‌تواند بیان كند! مشكل در اینجاست، چه عبارتی را بكار ببرد كه حكایت از این مسئله كند!

 من گنگ خواب دیده و عالم تمام كر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش‌

 من آدمی كه خوابی دیدم ولی در عین خوابی كه دیدم گنگم، یعنی نتوانستم آن معنا را در ذهن خود بیاورم، چون عالی‌تر و بالاتر از ذهن است. فقط یك مطلبی را مشاهده كرده‌ام، یك چیزی را دریافتم و به قول ابن فارض رضوان اللَه علیه می‌فرماید:

یقولون لی صفها و انت بوصفها خبیر \*\*\* اجل! عندی باوصاف‌ها علمُ‌

صفاءٌ و لا ماءُ، و لطف و لا هواً \*\*\* و نورٌ و لا نار و روحٌ و لا جسم‌[[1]](#footnote-1)

 به من می‌گویند این مرتبه‌ای را كه رفتی، این مقامی را كه مشاهده كردی، این توحیدی را كه دریافتی، بیا برای ما هم توضیح بده! حالا كه ما دستمان از آنجا كوتاه است، اقلًا تو بیا یك قدری برای ما راجع به این مسائل شرح بده، توضیح بده كه چه خبر است. می‌گوید: بله، من اطّلاع بر آن اوصاف دارم، امّا چه جوری بیایم به شما بگویم؟! چه قسم بیایم این عباراتی كه این عبارات برای معانی مادّی وضع شده و مردم در ارتباطات مادّی خود جعل و وضع الفاظ را كرده‌اند، چطور من بیایم آن معانی را با این عبارات توضیح بدهم؟ مگر می‌شود؟!

 یك بچه‌ای كه در دو سه سالگی قرار دارد، وقتی‌كه می‌خواهد یك سیخ یا میخی را در پریز برق بكند شما او را برحذر می‌دارید، این نمی‌فهمد. برای اینكه به او مطلب را برسانید چه می‌گویید؟ می‌گویید این برق دارد! الكتریسیته دارد! فركانسی است كه رفت‌وآمد می‌كند! او می‌نشیند فقط به شما نگاه می‌كند. پدر من امروز حالش خوب است؟! تابه‌حال این‌طوری با ما صحبت نمی‌كرد! برق است و الكتریسیته است و متّصل به نیروگاه است و توربین و .... این حرف‌ها چیست كه می‌زند؟! این غلط است این مطالب را نباید به آنها گفت. شما می‌آیید مطلب را در سطح فكر او مطرح می‌كنید. اگر یك حكایتی خوانده باشید حالا من باب مثال اگر یك لولویی در قصّه‌ای، داستانی، یك تصویری دارد، می‌گویید: این تو یك لولو خوابیده، وقتی‌كه دست بزنی گاز می‌گیرد. یا با همان فهمی كه در خور سنّ و اقتضای سنّ اوست با او صحبت می‌كنید. چرا؟ چون این اصلًا در محیطی خارج از سعه و ظرف خود نمی‌فهمد. حالا شما می‌خواهید چه بگویید؟ الكتریسیته چیست؟

 برق چیست؟ چه می‌فهمد؟

 ایشان (ابن فارض) هم همین مطلب را به ما می‌گویند. می‌گویند متأسفانه قضیه شما و ما قضیه آن طفل دو ساله و آن مرد سی ساله است كه به همه مطالب روز اطّلاع پیدا كرده، حالا من به شما چه بگویم؟! حالا یك مقدار برایتان توضیح می‌دهم تا حدودی به دست بیاورید.

یقولون لی صفها و انت بوصفها خبیر \*\*\* اجل عندی باوصاف‌ها علم‌

 من به اوصاف آن مرتبه و به اوصاف آن مقام علم دارم، اطّلاع دارم. صفاءٌ و لا ماءُ صفاست، طراوت است، ولی آنجا آب نیست. ببینید هرجا كه آب هست آنجا طراوت است. هرجا كه آب نباشد آنجا خشكسالی است. در كویر چرا خشكسالی است؟ چون آب وجود ندارد. در بیابان‌های لایزرع چرا به آن كیفیت در آمده؟ چون آب نیست. هرجا آب باشد آبادانی هم طبعاً در آنجا به وجود خواهد آمد. امّا آنجا یك جایی است كه سراسر از انبساط و صفا و طراوت است، در نهایت طراوت و مافوق آنچه كه تصوّر بشود، ولی آب وجود ندارد.

 و لطفٌ و لا هَوَاً لطافت است ولی در آنجا هوایی نیست. ببینید! هرچه هوا بهتر باشد، اكسیژنش بیشتر باشد، لطافت در آن هوا بیشتر است. هرچه آن هوا و كیفیتش كمتر باشد لطافت در آن موقع ضعیف‌تر است. دیده‌اید گاهی اوقات در همین طهران وقتی‌كه هوا كثیف می‌شود واقعاً شهر چه منظره‌ای پیدا می‌كند؟ چون هوا وجود ندارد، تنفس مشكل می‌شود. به جای اینكه انسان اكسیژن استنشاق بكند، تمام مواد سمّی و اینها را به ریه خودش می‌برد. آنجا لطافتی وجود ندارد. هوا نیست، ولی لطافت هست. نور هست در آنجا، ولی در آنجا نار نیست. نار یعنی آتش، مبدأ برای نور، حالا چه در زمان‌های گذشته كه برق و این چیزها نبود كه بوسیله آتش روشن می‌كردند، یا در اینجا كه مادّه آن اناره تفاوت می‌كند، آن مادّه وجود ندارد. و روحٌ و لا جسم در آنجا روح هست ولی مادّه‌ای وجود ندارد، جسم و ظاهری در آنجا نیست.

 حالا من این مطالب را كه ایشان بیان كردند برای شما بیان كردم. شما چه به دست آوردید؟ در آنجا چیست؟ اینجاست كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بارها به خود حقیر فقیر سراپا تقصیر وقتی‌كه ما از ایشان راجع به این مطالب سؤال می‌كنیم می‌فرمودند: آقای آقا سید محسن" حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی!" قضیه این است. ان‌شاءاللَه خدا قسمت كند.

 این مقام كه مقام ذات احدیت است وقتی‌كه اوّلین خلق را می‌خواهد به وجود بیاورد كه عبارت است از نفس مبارك پیغمبر كه آن نفس، واسطه بین مقام ذات و بین سایر خلائق است غیر خودش، تمام خلائق در عالم وجود به واسطه این نفس به وجود آمدند. چطور اینكه شما كارهایی را كه انجام می‌دهید به واسطه نفس خودتان این اعمال را در خارج انجام می‌دهید و كارهای شما مخلوق شما به واسطه نفس است. تمام آنچه كه در عالم وجود اتفاق افتاده از دریچه نفس پیغمبر گذشته است. بر این مسئله هم روایات دلالت دارد و هم ما می‌توانیم حتی از نقطه نظر عقلی بر این مطلب برهان اقامه كنیم. حالا دلیل عقلی، خود ذات پیغمبر را نمی‌تواند

 شامل بشود امّا مانند او را ممكن است.

 علی‌كل‌حال حتماً باید یك واسطه‌ای برای تنزل مقام ذات در مقام اسماء و صفات وجود داشته باشد كه خود او هم مخلوق خداست. مخلوق یعنی چه؟ یعنی غیر. ذات نیست امّا جدا شده از ذات است. نه اینكه جداست همان طوری كه ما با هم جدا نشسته‌ایم، این كفر و شرك است. این رسول خدا با این مقامی كه دارد در مرتبه توحید و یكتاپرستی جایی ندارد. این عبادتی كه ما می‌خواهیم انجام بدهیم، حتی خود رسول خدا هم كه علت موجده و علت خلق ماست در مقام عبادت نباید مورد توجه قرار بگیرد. اینكه بعضی از دراویش یك خبر و روایتی را درآوردند كه می‌گویند: وَاجعَل قَبلَ كُلِّ صَلَوة أحَدَ الأئِمَّةَ مستعينيك‌ این روایت دروغ است. قبل از اقامه بستن نماز، باید یكی از ائمّه را در مقابل خودت قرار بدهی، جلوی چشم خودت بیاوری و بعد به اقامه نماز مشغول بشوی. این حرف درویش‌هاست، توجّه نكنید.

 امام علیه‌السّلام می‌گوید: برای اقامه بستن شما به هیچ ذاتی نباید توجه كنید. منی كه واسطه برای وجود تو هستم، در مقام عبادت نباید مدّ نظر تو قرار بگیرم. بله، این معنا هست كه ما باید در باطن خود و در اتّجاه خود بسوی پروردگار، ائمّه علیهم السّلام را به عنوان وسیله و راه در نظر بگیریم. بدون ولایت امام علیه‌السّلام عمل ما به اندازه ذرّه مثقالی ارتقاء ندارد. به غیر از ولایت امام علیه‌السّلام به اندازه سرسوزنی عمل ما پذیرفته نخواهد شد. جدای از ولایت امام زمان علیه السّلام به اندازه یك سرسوزنی قدرت برای ارتقاء به آن عالم را ما نداریم. این مسئله به جای خود محفوظ.

 صحبت در این است كه در مقام عبادت و توجه به خود خدا و به ذات پروردگار در آن مقام، امام علیه‌السّلام هم نباید مورد توجه ما قرار بگیرد. وقتی‌كه می‌گوییم‌ اللَه اكبر؛ نظر فقط باید منحصر بشود در خود ذات بدون هیچ واسطه و بدون هیچ امر دیگر. این همان نقطه فرق و اشتراك بین شیعه حقه و بین افراد منحرف از شیعه مانند شیخیه، پیروان شیخ احمد أحسائی و افراد دیگری است كه اینها در مقام عبادت، امام علیه السّلام را در مقابل پروردگار قرار می‌دهند و می‌گویند: چون ما نمی‌توانیم مستقیماً با خود ذات ارتباط برقرار كنیم پس ما باید در مقام عبادت به امام متّصل بشویم، امام ما را به خدا متصل می‌كند! در اینجا یك واسطه در مقام عبادت برای مرتبه توحید قرار می‌دهند و این عین شرك است.

 گرچه ما در مرتبه وجود و در مرتبه بقای وجود حدوثاً و استمراراً بدون ولایت امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء امكان ندارد یك پلك به هم بزنیم، حتی یك خطور در ذهن ما بیاید. این تمامش در مقام وجود و بقاء وجود است. امّا در مقام عبادت، خود امام علیه‌السّلام می‌فرماید: وقتی‌كه می‌خواهی بگویی‌ اللَه اكبر من را نباید در نظر بیاوری، خدا را باید در نظر بیاوری. این فرق بین مكتب حق و بین سایر ملل و نحلی است كه از پیش خود سلیقه‌های متفاوت و آراء متفاوت بر این مكتب اضافه كرده‌اند و او را از مسیر حق و صحیح بیرون‌

 آورده‌اند. این مكتب مكتب حق است.

 بنابراین این مسئله در تمام احكام اسلامی و در تمام ... امروزه می‌گویند برای چه ما الان دین داشته باشیم، حرف فلان شخص را بپذیریم؟! ما می‌خواهیم خودمان مستقیماً با خدا روابط برقرار كنیم، خودمان می‌خواهیم مستقیماً با خدا توجه برقرار كنیم! این مسئله كه ما خودمان می‌خواهیم، یك قسمتش درست است؛ ما مستقیماً باید با خدا ارتباط برقرار كنیم، ولی ارتباط با خدا راه دارد. ارتباط با خدا استعداد می‌خواهد، ارتباط با خدا بصیرت و بینایی می‌خواهد. در اینكه ما باید مستقیماً با خود خدا ارتباط برقرار كنیم، در این حرفی نیست.

 علت انفصال عامّه و اهل تسنن از مكتب حق و مكتب واقع و مكتب اهل بیت این است كه آنها می‌گویند: ما بدون امام علیه‌السّلام هم می‌توانیم با خدا ارتباط داشته باشیم. ائمّه می‌گویند: ما كی گفتیم كه شما با خدا ارتباط نداشته باشید؟! شما باید با ما ارتباط داشته باشید؟ ما كی این حرف را زدیم؟ ما كی آمدیم گفتیم شما به جای اتّجاه به قبله، به منزل ما و به شخص ما نماز بخوانید؟ ما كی گفتیم شما به جای آن نیت توجّه به توحید به ما توجّه كنید؟! به من امام صادق توجّه كنید؟! به من امام باقر توجّه كنید؟! كی یك همچنین حرفی را زدیم؟ ما كی گفتیم به جای عبودیت پروردگار، عبودیت ما و طوق بندگی ما را به گردن خود بیندازید؟ كدام یك از روایات ائمّه بر این مسئله دلالت می‌كند؟

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمد و افرادی را كه قائل به الوهیت او بودند، آن افراد را اعدام كرد. اوّل آنها را نصیحت كرد، مطلب آنها را باطل كرد، حجّت آنها را از دست آنها گرفت، ولی وقتی دید آنها روی پای خودشان ایستادند، آن موقع حكم اعدام نسبت به آنها اجرا كرد. من علی یك فردی هستم مانند سایر افراد. چرا شما مرا در مقابل آن حقیقت واحده قرار می‌دهید؟ حالا چون بعضی از كارهای غیر عادی انجام می‌دهم؟! كارهای غیرعادی را انجام می‌دهم امّا من انجام نمی‌دهم، اوست كه در این ظهور دارد انجام می‌دهد.

 التفات می‌كنید! این مطالبی را كه خدمتتان عرض می‌كنم برای حل معمّای ارتباط خانوادگی بین زن و شوهر نقش كلیدی دارد.

 امیرالمؤمنین می‌فرماید: انَا ما قَلَعتُ بابَ الخيبَرِ بِالقُدرَةِ البَشَرية[[2]](#footnote-2) من باب خیبر را با قدرت بشری نكندم. الان بالاترین جرثقیل‌ها هم اگر بیاید شاید نتواند. الان جرثقیل‌های خیلی [بزرگی‌] آمده، من نمی‌دانم می‌تواند آن را در بیاورد ولی یك دری بود این در عادی نبود. در بعضی از اخبار آمده نمی‌دانم درست است یا نه چهل نفر می‌بایست این در را باز كنند و ببندند. حداقل ده، بیست نفر نیاز بود بر اینكه یك همچنین در قلعه‌ای را بتوانند حركت بدهند، روی پاشنه خودش بچرخانند. آن‌وقت امیرالمؤمنین این در را می‌كَند و بعد در بالای دست خودش نگه می‌دارد، و از آن خندق همین‌طور افراد و لشگر بیایند عبور می‌كنند و می‌روند. چه‌

 كسی یك همچنین كاری می‌تواند انجام بدهد؟ این چه قدرتی می‌تواند انجام بدهد؟

 یا اینكه امیرالمؤمنین كه اشاره می‌كند به كوه و از كوه شتر بیرون می‌آید مانند شتر صالح، در آن داستان عجیب و غریبی كه آن شخص از رسول خدا، آن طلب را داشت و گفت: كی می‌تواند این طلب من را اداء كند؟! امیرالمؤمنین آمد و به كوه اشاره كرد و شتر بیرون آمد. و سایر معجزاتی كه پیغمبر كردند، انبیاء كردند، حضرت عیسی كرده، مگر حضرت عیسی كم كاری می‌كرد؟ گِل درست می‌كرد مانند پرنده، به او عنایت می‌كرد، این پرواز می‌كرد و در آسمان حركت می‌كرد. همه هم می‌دیدند. چه كسی می‌تواند یك همچنین كاری انجام بدهد؟ حالا چون حضرت عیسی این كار را كرده، باید نصاری قائل به الاهیت او بشوند و او را خدا بدانند؟ یا اینكه چون امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این كارها را انجام می‌داد، باید مردم علی‌اللَهی بشوند و او را الهی در قبال همان واحد حقیقی و یكتای بی‌همتا بدانند؟ نه، در مكتب انبیاء الهی این مسئله كاملًا حل شده و آن این است كه در تمام عوالم وجود، یك اراده و یك قدرت و یك اختیار حاكم است و آن اراده و قدرت است كه در موارد مختلف ظهور مختلف دارد.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید \*\*\* دیگران هم بكنند آنچه مسیحا می‌كرد[[3]](#footnote-3)

 حالا آن عنایت تعلّق گرفته از این كالبد و جسم حضرت مسیح این عمل به وجود بیاید، فردا تعلّق می‌گیرد از جسم یك نفر دیگر به وجود می‌آید، پس‌فردا تعلّق می‌گیرد از یك نفر دیگر، و این مسئله به اراده و اختیار اوست و یك قدرت است كه دارد ظهورهای متفاوتی انجام می‌دهد.

 پس بنابراین در مكتب امیرالمؤمنین، این امیرالمؤمنین نیست كه این كار را انجام می‌دهد، خداست كه از این دریچه دارد كار را انجام می‌دهد. لذا (امیرالمؤمنین) می‌گوید: من كاره‌ای نیستم. و راست هم می‌گوید. واقعاً هم علی كاره‌ای نیست، واقعاً هم رسول خدا كاره‌ای نیست. ما تابه‌حال رسول خدایی را تصوّر می‌كردیم كه در مقابل خداست! ما به هیكل رسول خدا نگاه می‌كردیم امّا به آن دست پشت پرده‌ای كه رسول خدا را رسول كرده است توجّه نداشتیم! چه شخصی و چه ذاتی رسول خدا را به این قسم در آورده؟ خودش؟! خودش وقتی‌كه از مادر متولّد شد توانست شق‌القمر بكند؟! خودش وقتی‌كه از مادر متولد شد توانست سنگ ریزه‌ها را به صدا در بیاورد؟! خودش وقتی‌كه از مادر متولد شد توانست درخت را به شهادتین وادارد؟! یا نه، ظهوری بود از ظهورهای پروردگار كه عنایت الهی شامل حال او شده است و او را در مقام تربیت و عمل به مرتبه‌ای رسانده است كه می‌تواند عملی انجام بدهد كه خدای متعال بلاواسطه آن عمل را انجام می‌دهد.

 این در غیر رسول خدا هم هست‌؛ عَبدِي اطِعنِى حَتَّى اجعَلك مثلِى او مَثلِى، اقولُ لِشى‌ء كُن فَيكُون وَ تقولَ‌

 لِشَى‌ء كُن فَيكُون‌[[4]](#footnote-4) عبد من، نه فقط رسول خدا، عبد من، همه شما، شمایی كه در اینجا نشستی، عَبدِي اطِعنِى‌ اطاعت مرا بكن تا اینكه همگونه و همانند من بشوی، نه در مقام ذات بلكه در مقام فعل. در مقام فعل همان‌طور كه از من افعال سر می‌زند، از تو هم سر می‌زند. من به شی‌ء می‌گویم: باش، می‌شود. تو می‌گویی باش، خواهد شد. هیچ تفاوت نمی‌كند. چرا؟ چون همه اینها از یك ریشه و از یك نشأت به وجود می‌آید.

 وقتی رسول خدا اشاره به ماه می‌كند و آن را دو نصف می‌كند، خداست كه دارد این كار را انجام می‌دهد. منتها ما آن چشم باطن را نداریم نگاه به این قیافه رسول خدا می‌كنیم می‌بینیم این دارد اشاره می‌كند، و درست هم هست. هم رسول خدا این كار را می‌كند و هم «او» این كار را انجام می‌دهد. رسول خدا انجام می‌دهد بالأخره ما شكل و شمایل رسول خدا را داریم مشاهده می‌كنیم، اشاره او را داریم مشاهده می‌كنیم، قابل انكار نیست. «او» این كار را انجام می‌دهد؛ او این نیرویی را در این به وجود آورده كه این را انجام بدهد. آن منشأ را پیچش را ببندد هرچه رسول خدا اشاره كند نمی‌تواند كاری كند. كره ماه هم برود نمی‌تواند این كار را بكند، حالا چه برسد از زمین. آن نیرویی كه آمده در نفس رسول خدا و اشاره می‌كند آن نیرو از چشمان ما مخفی است.

 امام رضا علیه‌السّلام كه وقتی اشاره می‌كند آن عكس شیری كه بر پرده است تبدیل به یك شیر می‌شود، چه كسی این كار را انجام می‌دهد؟ امام رضای تنهای بدون خدا دارد انجام می‌دهد؟ آن امام رضا نمی‌تواند حتی یك لقمه بردارد. اگر امام رضای متصل به ولایت خدا دارد این كار را انجام می‌دهد، پس آن حقیقت واقعی، آن حقیقتی كه در پس پرده از چشمان ما مخفی است، الان این كار را انجام می‌دهد منتها از چشم امام رضا كه مخفی نیست دارد انجام می‌دهد. اگر در كنار امام رضا هم یك عارفی بنشیند و كار امام رضا را تماشا كند، احساسی می‌كند ماورای احساس من و شما، احساس ما محصور و مغلول، بسته شده در عالم ظواهر است، احساس و تفكّر ما محبوس در عالم مادّه و ادراكات عامیانه دور از حقیقت است، این احساس ماست. می‌گوییم: عجب! نگاه كن ببین یك آدم معمولی از عكسی كه در پرده هست، یك شیر درست كرد چشم بندی هم نبود آمد ترتیب طرف را داد و زمین را هم لیسید و بعد وقتی‌كه قضیه تمام شد، مأمون هم غش كرد افتاد و وقتی‌كه به حال آمد دید نه هیچ خبری نیست.

 یك نفر از هند آمده بود كارهای عجیب غریب می‌كرد. امام علیه‌السّلام نشسته بودند مشغول غذا خوردن، آن آدم شعبده‌باز یك كاری می‌كرد كه حضرت تا می‌خواستند نان بردارند نان یك متر می‌رفت آنطرف‌تر. دوباره حضرت می‌خواستند یك نان بردارند لقمه بگیرند، دوباره آن نان را تصرّف می‌كرد. قدرت داشت مگر الان نیستند؟! مگر الان در هند نیستند؟! قطار را نگه می‌دارند. قطار را از حركت باز می‌دارند.

 یكی از دوستان ما خودش برای مرحوم پدر ما تعریف می‌كرد می‌گفت: من از بمبئی داشتم به یكی از

 شهرها می‌رفتم. در ایستگاه راه آهن ایستادیم، هرچه تأمّل كردیم قطار حركت نكرد، یك ساعت بیشتر طول كشید. بعد متوجّه شدیم این راننده قطار، لوكوموتیوران، به یك آدم ژنده پوشی كه در كنار ایستگاه نشسته بود اهانت كرده؛ یك خیاری خورده پوستش را روی سر او انداخته تقریباً این قضیه حدود سی سال پیش است. من یادم است كه ایشان یك سفری به آلمان رفته بود و هند و جای دیگر و بعد برگشته بود. یكی از جریاناتی كه دیده بود این بود می‌گفت: یك ساعت ما در قطار بین بمبئی و بین یك شهر دیگر همین‌طور ایستاده بودیم. بعد متوجّه شدیم. آمدیم به آن شخص ژنده پوش كه در همان كنار نشسته بود، به نظر فقیر می‌آمد، هرچه گفتیم اعتنا نكرد. آخر این راننده قطار مجبور شد بیاید كفش‌هایش را در بیاورد، پابرهنه، مؤدّب، مثل بچه‌های خوب دستش را هم بگذارد به سینه‌اش، آمد پای این فقیر ژنده پوش را بوسید. این دستش را بلند كرد همین‌طوری زد توی سرش همین‌طوری یعنی برو. رفت و روشن كرد راه افتاد.

 مگر این كار را نمی‌كنند؟! اینها به خاطر ریاضت و قدرت نفسی كه پیدا می‌كنند می‌توانند این كارها را انجام بدهند. در اینجا هم هست، در سایر جاها هم هست. این یك مسئله عادی است. قدرتی است كه خداوند به نفس داده، منتها این بیچاره‌های بدبخت این قدرت را در همین مسائل عالم صورت و مثال و تصرّفات در مادّه به كار می‌برند و از آن دُرّ حقیقی و كیمیای واقعی كه معرفت الهی است خودشان را محروم می‌كنند و در قیامت دستشان خالی و به اندازه سرسوزنی هم در آن طرف اجر ندارند. این بین آن مكتب و بین مكتب اهل بیت كه می‌گوید: بیا این نیرو و توانت را در اینجا بگذار، تو كه داری زحمت می‌كشی بیچاره! اقلًا یك زحمتی بكش نفعی ببری، به یك مرتبه و مقامی برسی كه به درد آن طرفت بخورد و برای آن طرفت مفید باشد.

 این جناب مأمون هم فرستاده بود یك همچنین آدم نفهمی را از هند آورده بودند كه با امام علیه‌السّلام بازی كند. حضرت مشغول ... و بقیه هم نشسته بودند می‌خندیدند دیگر. منتظر یك همچنین جلسه‌ای بودند. وقتی دو سه مرتبه این كار را كرد، امام علیه‌السّلام دید نه، دیگر اینجا جایش نیست. بخواهد ساكت بنشیند و امامت را اینها دست بیندازند؟! یك مرتبه یك شیری به همان پرده مأمون كه در آنجا آویزان بود حضرت اشاره كرد و فرمود: يا اسَدَ اللَه خُذ عَدُوَّ اللَه‌[[5]](#footnote-5) ای شیر خدا دشمن خدا را بگیر! این شیر روی پرده كه یك عكس است، روی هم رفته یك سیر هم رنگ صرف این پرده نشده تبدیل به یك شیر شد پانصد كیلوگرم كه یك همچنین شیری توی هیچ باغ وحشی هم پیدا نمی‌شود. آمد و به یك طرفةالعینی تمام آن مرتیكه را در شكم خودش كرد. مأمون غش كرد و افتاد و بقیه همین‌طور به حال [وحشت‌]، حضرت هم همین‌طور سر جایشان. بعد آن شیر آمد نشست پیش حضرت، گفت ترتیب این مأمون را هم بدهم یا نه؟ حضرت فرمودند: نه دیگر.

 وقتی‌كه مأمون به حال آمد، حضرت فرمودند ... آن وقت این مأمون كه این امام را می‌شناسد، زهر می‌دهد، سم می‌دهد. می‌بینید بشر به كجا می‌رسد! تو كه خودت با چشمت داری می‌بینی! چشم‌بندی كه نبود، با چشمت كه داری می‌بینی. انسان حق را می‌بیند، دو دو تا چهارتا، زیرش می‌گذارد. این‌طوری به این كیفیت.

 بعد مأمون رو می‌كند به حضرت: تو را به جدّت قسم حالا دیگر دست به دامن جدّش شده این مرد را برگردان. حضرت فرمودند: اگر آنچه را كه عصای موسی بلعید، آن طناب‌هایی را كه سَحره انجام می‌دادند، من هم این را برمی‌گردانم. یعنی دیگر رفت. دیگر فاتحه‌اش را بخوان دیگر! قضیه‌اش تمام شد.

 حالا این امام علیه‌السّلام كه این كار را انجام داد، آیا این امام رضا انجام داد یا خدا انجام داد از این قالب؟ فوری بگویید: خدا. خدا انجام داد. مبادا بگویید: امام علیه السّلام انجام داد و خدا را در نظر نیاورید! كه حضرت می‌گوید اگر می‌خواهید این را بگویید، اصلًا برای زیارت من نیایید، برای زیارت من نیایید! اگر می‌خواهید بیایید فقط مرا واسطه باید بدانید. آن‌وقت من می‌شوم امام شما، آن‌وقت می‌شوم رهبر شما. وقتی‌كه مرا كه تمام تصرّفات در عالم وجود از من امام رضا ساخته است؛ هرچه شما می‌خواهید تصوّر كنید، شما الان بگویید. شما هر تصوّری می‌خواهید بكنید، ببینید امام رضا می‌تواند انجام بدهد یا نه؟ هرچه می‌خواهید تصور كنید. بهشت بسازید، به یك طرفةالعینی من تمام هشت طبقه بهشت را می‌سازم. به یك اشاره من امام رضا تمام عالم كن فیكون است. ولی حضرت دارد می‌گوید تمام اینها با اراده اوست بدون او من صفرم، بدون خدا من صفرم، حتی یك هم نیستم. اگر یك باشم، دیگر امام شما نیستم.

 پس نهایت مسئله احكام و تربیت عالم تشریع برای رسیدن به این نقطه است كه ما عبادات و احكام را منحصر در مبدأ توحید بدانیم و فقط خدای متعال را برای این مسئله مورد توجّه قرار بدهیم. این منظور از احكام اسلام است و بس. ولی صحبت در اینجاست در این مسئله شك نداریم كه عبادت راه دارد. در این وادی خطرات وجود دارد، مهالكی وجود دارد، احتیاج به بینایی و بصیرت دارد. این بینایی و بصیرت را باید از كجا بگیریم؟ از در خانه اهل بیت باید بگیریم. تمام جاهای دیگر ظلمت محض و جهالت محض و نادانی محض است. فقط و فقط مكتب اهل بیت است كه می‌تواند انسان را به آن نقطه تكاملی و رشد خودش برساند و بس. همه بقیه بر باطلند. ولی باید توجّه به این داشته باشیم كه نهایت حركت ما كجاست؟ آیا عبودیت امام است یا عبودیت خدا؟ امام هیچ‌وقت نمی‌گوید بیایید عبد من بشوید!

 خدا در قرآن به حضرت عیسی می‌گوید: تو گفتی به حواریون كه بیایند تو را عبادت كنند؟! أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ ... المائدة، ١١٦ تو گفتی مرا خدا بپندارند؟ بعد حضرت عیسی می‌گوید إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ‌ اگر من گفتم تو بهتر می‌دانی. كی من یك همچنین حرفی را زدم؟ من آمدم برای اینها دوتا معجزه كردم، اینها به انحراف كشیده شدند. آمدم دوتا مسئله غیر عادی به اینها نشان دادم، آنها تو را كنار گذاشتند و به من گراییدند. كی من یك همچنین حرفی زدم؟

 عجیب است واقعاً، این انسان واقعاً خیلی عجیب است. اگر پیغمبر بیاید بگوید كه خدا را عبادت كنید،

 می‌گوید: دلیل بیاور، تا اعجاز نكنی ما تو را نمی‌پذیریم! بسیار خب. نیاز به اعجاز ندارد، شما نگاه به آسمان و زمین بكنید خود همه اینها اعجاز است. آیا ما كه الان در اینجا نشستیم اعجاز رسول خدا را دیدیم؟ واقعاً الان در خودمان فكر كنیم پیغمبر ماه را دو نیمه كرد ما كه این را ندیدیم. پیغمبر من‌باب‌مثال درخت را به صدا درآورد و واقعاً هم كرد، چشم‌بندی هم نبود. ما كه ندیدیم! ما از این معجزات هیچی ندیدیم، چه دیدیم؟ ما یك قرآن داریم و آن وجدان بیداری كه ما را معتقد به صانع اوّل و خلّاق آسمان و زمین می‌كند. این را ما الان داریم و الّا معجزه‌ای را ما ندیدیم! حالا پیغمبر می‌آید به آن مردم می‌گوید كه بیایید ایمان بیاورید. تو هم مانند یكی از افرادی دیگر معجزه بیاور! بسیار خب. معجزه می‌آورند علی‌اللَهی می‌شوند! ما دیگر این وسط چه كار كنیم؟ از یك طرف می‌گوییم كه نیاز به معجزه ندارد. شما خودتان بیایید بگردید، احكام را ببینید، آیات قرآن را ببینید، اگر می‌توانید مانند آیات قرآن بیاورید شما هم بیاورید. وقتی‌كه تسلیم می‌شوند می‌گویند حالا این معجزه! اگر راست می‌گویی حالا بیا تصرّف كن، تصرّف در كائنات بكن.

 پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمّه می‌آیند برای افراد معجزه می‌كنند. حالا خودشان دارند می‌گویند: بابا ما نیستیم. با چه زبانی بگوییم؟ امضاء می‌دهیم به شما، ما نیستیم. «او» دارد این كار را انجام می‌دهد از قالب ما، «او» دارد این مطلب را انجام می‌دهد ولی درعین‌حال همین‌كه این كار را انجام می‌دهند: نه تو خدایی! عجب مصیبتی داریم! معجزه نیاورد یك اشكال دارد، معجزه بیاورد یك اشكال دیگر دارد. كی آدم باید واقعاً یك استقامت فكری برای او پیدا بشود كه بین باطل و بین حق، مِیز به وجود بیاورد، نقطه فاصل به وجود بیاورد و بتواند حق را از باطل تشخیص بدهد؟ این ملاك برای احكام است.

 بر این اساس خدای متعال می‌فرماید: قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ‌ سبإ، ٤٦ بگو ای رسول ما به مردم، كه تمام كارهایتان را فقط باید برای خدا انجام بدهید. فقط و فقط باید برای خدا باشد و یك كاری را نباید برای دیگری انجام بدهید. اگر یك مرد كاری را انجام می‌دهد باید این كار او را برای خدا در نظر بگیرد، نه برای صرفاً خوش آمدن عیال و اهل خانواده، خدا را باید در اینجا در نظر بگیرد، چون خدا گفته.

 همان‌طوری كه در جلسه قبل عرض شد محبت به زن و فرزند یكی از اساسی‌ترین مسائلی است كه در مسائل تربیتی اسلام مورد توجّه قرار گرفته، امّا این محبت نباید مانع برای پرستش او بشود. نباید در جایی كه بین این محبت و بین اراده و عمل به تكلیف فاصله می‌افتد و مانع می‌خواهد ایجاد بشود، انسان این را ترجیح بدهد. این می‌شود أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ‌ برای خدا قیام كنید.

 زن، شوهر خود را دوست دارد باید هم دوست داشته باشد، به نهایت درجه هم باید دوست داشته باشد. ولی نباید این دوست داشتن باعث بشود كه اگر شوهر او را امر به خلاف شرع كرد اطاعت كند. نخیر، باید بایستد. مرد باید زن خود را دوست داشته باشد در نهایت درجه محبّت هم باید دوست داشته باشد، امّا نباید

 باعث بشود اگر زن درخواستی از شوهر كرد كه مخالف با مرام و مكتب حق باشد بپذیرد. أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ‌ هر چیز به جای خودش محفوظ. محبّت باید باشد و نباشد در آن منزل ظلمت است. اگر در خانواده‌ای محبّت نباشد، در آن خانواده ظلمت است، كدورت است. شیاطین در آن منزل راه پیدا می‌كنند و ملائكه از آن منزل رخت برمی‌بندند. این به جای خود محفوظ. امّا این مسئله نباید باعث بشود كه این محبّت مانعی بین انسان و بین پروردگار ایجاد كند. نباید این‌طور باشد. این می‌شود أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ‌.

 در یك همچنین ظرفیتی است كه زن و مرد و افراد خانواده به مراتب كمالی خودشان دست پیدا می‌كنند، به آن مراتب وجودی خودشان می‌رسند. روی این جهت نباید برای مرد، عبادت پروردگار و عمل به تكالیف پروردگار موجب بشود كه از مسائل زندگی كنار بماند، این غلط است. یا اینكه به زن توجّه نكند، آنچه كه مورد نیاز اوست برآورده نكند، آنچه كه مورد تقاضای اوست و تقاضای طبیعی یك زن است كه از مرد بخواهد، مرد ترتیب اثر ندهد. این خلاف است. این همان معنای‌ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ‌ النساء، ١٥٠ است. انسان بعضی از موارد را می‌گیرد و بعضی را رها می‌كند.

 به امیرالمؤمنین گفتند: فلان‌كس اهل و عیال خودش را ترك كرده و رفته در یك بیابان، در كوهی در آنجا دارد خدا را عبادت می‌كند. حضرت صدایش كردند و گفتند: در گوش تو باید اذان بگوییم، تو از اسلام برگشتی. كدام خدا و كدام رسولی آمده گفته كه تو زن و بچه‌ات را ول كنی و بعد بلند شوی بروی خدا را عبادت كنی؟! آن خدایی كه عبادت خدا را در بیرون از منزل می‌خواهد آن خدا نیست، آن خدای پرداخته ذهن توست. خدا آن خدایی است كه می‌گوید در منزل باش و به زن و بچّه‌ات برس و به تقاضای مثبت آنها پاسخ بده و در همان‌جا هم من را عبادت كن، این خداست. نه خدای كشكی، نه خدای من درآری، نه خدایی كه آن خدا انسان را از مسائل اجتماعی و مسائل خانوادگی و مسائل حیاتی جدا می‌كند. آن خدا نیست، آن زاییده فكر است. آن عبادتی را كه شما برای این خدا داری انجام می‌دهی آن عبادت خودت است و آن عبادت نفست است و آن عبادت خیالاتت است نه عبادت او. او می‌گوید آنچه كه من می‌گویم، تو می‌گویی آنچه كه من فكر می‌كنم و این دوتاست. او می‌گوید باید به عیالت احترام بگذاری، باید درخواست شرعی او را بپذیری، اگر تقاضای شرعی از تو می‌كند او را مسخره نكنی، او را استهزاء نكنی. روح ایمان را به جای اینكه در زن خود بپرورانی، خاموش نكنی. آن روزنه‌های رشد او را با افكار عامیانه و جاهلانه خود نبندی. آن مسائلی را كه می‌تواند او را به این طریق سوق بدهد با اختلاف در سلیقه خود، آن مراتب را بر او خراب نكنی. این مسائلی است كه ما در روز قیامت باید پاسخگو باشیم.

 شنیدم بعضی‌ها به من می‌گفتند كه در نامه و در صحبت‌هایی كه می‌كردند آقا میهمان مرد می‌آید منزل، ما چادر سرمان می‌كنیم برویم در یك اتاق دیگری، شوهر ما ما را وادار می‌كند بیا بایست سلام علیك كن، دست هم بده!. دست شما درد نكند، عجب! این بود شریعت پیغمبر؟! حالا كه خود زن می‌خواهد خودش را در تحت عفاف نگه دارد، من و شما نگذاریم؟ حالا كه او خودش را می‌خواهد در تحت حراست‌

 نگه دارد ما نگذاریم؟ بلند شو بیا با پسر عمه‌ات حرف بزن، بلند شو بیا با پسر خاله‌ات حرف بزن! دست شما درد نكند، خیلی ممنون! به جای اینكه ما آنها را سوق بدهیم بر این مسائل، حالا خودشان دارند می‌آیند آن راهی را كه پیدا كرده‌اند، نفسشان آن حقیقت را دارد می‌پذیرد، ما بیاییم بر خلاف این آنها را حركت بدهیم؟ خدا فردا پدر ما را درمی‌آورد.

 اینها مسائلی است كه ما آنچه را كه از واقع برداشت كردیم، در اختیار برادران و رفقا قرار می‌دهیم. آنچه را كه از متن اصیل روایات بدون دست كاری افكار جاهلانه و تخیلات عامیانه و سیاست بازی‌ها و مصالح دنیویه، بدون اینها، و الّا بقیه هم چیزهای دیگر بلدند، كم از دیگران كه نیستند. آنهایی كه این مطالب را می‌گویند بالأخره آنها هم در همین اجتماع بزرگ شدند، شاید از بقیه كه مدّعی هستند با مسائل اجتماعی بیشتر سروكار داشتند، ولی باطل است و اشتباه است.

 یك شخصی از امریكا برای من یك نامه‌ای داده، یك زن یهودی التفات كنید در ضمن سؤالاتی كه می‌كرد سؤالش این بود: برداشت من نسبت به مسائل و سعادت یك زن این است ببینید درست است یا نه؟ به اعتقاد من سعادت برای زن وقتی تأمین می‌شود كه ببیند آنچه كه شوهر او می‌گوید او را بپذیرد، گرچه مخالف نفس او باشد. بفرمایید! این یك زن یهودی و تحصیل كرده و پزشك و چند تخصص پزشكی دارد. این یك فرد یهودی است، دارد این‌طور تفكّر می‌كند. من به او گفتم كه سؤالی از شما می‌كنم: اگر شما كه این تخصص‌ها را دارید، این زحمات را كشیدید دو سه تا تخصص در همان پزشكی دارد شما اینها را انجام دادید، فرض كنید كه الان شوهر شما بگوید در منزل بنشین دو تا بچّه داشت، یك پسر و یك دختر و اینها را تربیت بكن و نرو، انجام می‌دهی؟ گفت: همین لحظه تمام كارهایم را كنار می‌گذارم. گفتم بارك اللَه! تو مسلمانی، كی گفته تو یهودی هستی؟ تو مسلمانی، یهودی ما هستیم كه آنچه كه از امامان می‌شنویم كنار می‌گذاریم و می‌گوییم اگر او هم بیاید این حرف را بزند، ما قبول نمی‌كنیم!

 اینكه می‌گوییم احكام اسلام بر پایه فطرت است این است. آن زن یهودی الان فطرت دارد، از احكام ائمّه خبر ندارد، ولی وقتی به فطرتش نگاه می‌كند می‌بیند. نه! رفته همه جا را هم گشته، در جاهایی دست انداخته كه بسیاری از ماها هم نرفتیم در آنجا دست بیندازیم، ولی در تمام اینها به این نكته می‌رسد. می‌گوید: من سعادت خودم را در این می‌بینم كه شوهر من آنچه كه می‌گوید بپذیرم و بچه‌هایم را اداره كنم. اینها مهم هستند، اینها فردا می‌خواهند در جامعه بیایند. ببینید، همانی را كه روایات می‌گوید. پس روایات نیامده خلاف بگوید، روایات آمده نیازهای فطری بشر را مطرح می‌كند، نیازهای واقعی را دارد مطرح می‌كند. امثال اینها یكی دوتا نیستند.

 ما نباید كاری انجام بدهیم كه در ارتباط با محیط عائلی خود، روزنه‌های رشد دینی آنها را ببندیم. خیلی این مسئله مسئله مهمی است. همین‌طور زن نباید باعث بشود كه پرداختن به مسائل عبادی او را از پرداختن به‌

 مسائل دیگر زندگی باز بدارد. عبادتی را كه زن انجام می‌دهد باید آن عبادت در راستای اطاعت از خدا شكل گرفته باشد و الّا چندان فائده‌ای ندارد؛ قرآنی كه می‌خواند باید بداند كه این قرآن را برای كه می‌خواند. نافله‌ای كه می‌خواند باید بداند كه این نافله را برای كه می‌خواند، برای خدا می‌خواند. اگر شوهر تو بگوید الان نافله نخوان و برو فلان غذا را درست كن! این زن باید برود فلان غذا را درست كند، نباید نافله بخواند. نافله را می‌تواند با خودش در راه هم بخواند. موقعی كه دارد آشپزی می‌كند می‌تواند نافله را بخواند. ثواب او را درست به همین مقداری می‌دهند كه بایستد بخواند. مگر خدا نباید قبول كند؟ خدا می‌گوید اگر برای من می‌خوانی، من می‌گویم باید این را انجام بدهی.

 شوهر می‌تواند زن را از انجام مستحبّات نهی كند. زن می‌خواهد روزه مستحبّی بگیرد، شوهر می‌تواند بگوید نباید بگیری و زن نباید بگیرد. جائز نیست، نمی‌تواند بگیرد. حالا بعضی‌ها هستند ان‌شاءاللَه در میان ما كه نیستند می‌خواهند بر همان افكار و سلیقه و خط و مشی خود حركت كنند، بعد از آنجا كه می‌بینند نمی‌توانند به ندای وجدان خودشان پاسخ بدهند. چگونه از عهده پاسخ به تمرّد از احكام خدا بربیایند، خودشان را می‌آورند به عبادات متمایل می‌كنند. نه جان من! این ره كه تو می‌روی به جای دیگر است ترسم نرسی به كعبه ای اعرابی.

 شوهر می‌گوید این را انجام نده این عمل را انجام بده، این كار را انجام نده. بعد برای اینكه از این منظور تو انجام می‌دهی بعد برای اینكه خودت را راحت بكنی می‌آیی هی نافله می‌خوانی، هی نماز می‌خوانی، هی حرم می‌روی، هی قرآن می‌خوانی، نه، تمام اینها در راستای نفس قرار می‌گیرد. درست مثل اینكه در زمان حج ... ما در حج حكمی كه داریم این است: مرد در موقع احرام روی سرش را نباید بپوشاند. یكی اینكه در حال حركت، در روز زیر سقف نباید حركت كند، وسیله او نباید سقف دار باشد. یكی هم اینكه در غیر از این در موقع احرام روی سر خودش را نباید بپوشاند. امّا درباره خانم‌ها این است كه صورت خود را باز نگه دارند، روی صورت خود را نپوشانند. حالا بعضی‌ها مقدّسی می‌كنند؛ می‌آیند یك چیزهایی درست می‌كنند می‌آورند جلویشان، بعد یك پارچه‌ای جلو می‌اندازند. می‌گویند: خدا گفته كه روی صورت را نپوشان، جلو را كه نگفته!. خب بابا، خدا می‌توانست بگوید جلوی صورتت و اینها را بپوشان. وقتی‌كه پیغمبر می‌گوید: روی صورت زن باید باز باشد، یعنی باید او را از حاجب حفظ كنی و چیزی در مقابل او نباشد. حالا این وسط مقدّسی‌شان می‌گیرد، می‌گویند: ا چطور می‌شود نامحرم ما را ببیند؟ شما نباید بپوشانی، نامحرم هم نباید شما را ببیند. می‌خواهد شما را نبیند، سرت را پایین بیانداز، امّا نه اینكه صورت خود را بپوشانی. به این می‌گویند دخالت.

 آن امام حسین علیه السّلام كه مظهر غیرت بود و مظهر برای حمیت و دیانت بود، خود این سیدالشّهدا رضا داد كه دشمنان بعد از كشته شدن او، زن و بچه‌اش را به اسارت ببرند. امام حسین نمی‌دانست؟ مگر در مجلس یزید و ابن‌زیاد صورت حضرت زینب را ندیدند؟ مگر همین مردم ندیدند؟ مگر در كوفه ندیدند؟ مگر

 امام حسین اینها را نمی‌دانست؟ چرا زن و بچه‌اش را از مدینه آورد. می‌دانست. چرا؟ می‌دید تكلیف خدا این است، در اینجا نباید غیرت به خرج بدهی.

 أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ‌ كار باید برای خدا باشد. آنجایی كه می‌گوید بپوشان باید بپوشانی، آنجایی كه می‌گوید باز نگه دار، باید باز نگه داری. هر چیز به جای خودش. آن وقت این می‌شود أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ‌ این می‌شود آن حجّی كه خدا می‌خواهد، این می‌شود آن حجّی كه حضرت ابراهیم انجام داد. عملی را كه انجام می‌دهی آن عمل برای خدا باشد، نه بر اساس تخیلات و برنامه‌های غیر واقعی و من درآوردی و سلیقه‌های شخصی و استنباطات فردی. نه، باید آن چه را كه او می‌گوید انجام بدهی.

 در مسئله ارتباطات بین زن و مرد هم مسئله همین است؛ زن نباید وقتی‌كه از مرد اطاعت می‌كند این‌طور باشد: من الان زیر دست مرد هستم، من الان چاره‌ای ندارم. یا اینكه این چه حكمی است كه باید از او اطاعت كنم؟! تمام اینها برای این است كه ما داریم مسائل را از پابین به بالا نگاه می‌كنیم. ما مرد را می‌بینیم و امر او را می‌بینیم امّا آن كسی كه خواسته از این راه امر و نهی‌اش جاری بشود، او را نمی‌بینیم. آن دست پشت پرده را نمی‌بینیم كه او می‌گوید وظیفه او این است این كار را انجام بدهد، وظیفه این است این كار را انجام بدهد. او را نمی‌بینیم.

 ما فقط نظرمان بر این است كه این ارتباطات ظاهری را در مقایسه با یكدیگر از طریق فكر خود و مصالح برداشته از افكار خلاف خود بسنجیم. لذا می‌گوییم نه، چه اشكال دارد كه فقط زن باید از مرد اطاعت كند، مرد باید از زن اطاعت كند، كی گفته؟ چه اشكالی دارد زن مخالفت بكند با مرد. مرد او را نهی از خروج از منزل بكند و زن اطاعت نكند. كجا می‌رود؟ می‌رود مسجد. غلط می‌كند مسجد برود. آن مسجد بر سرش بخورد. وقتی‌كه مرد می‌گوید من راضی نیستم به مسجد بروی، رفتن مسجد برای زن حرام می‌شود مانند سایر جاهای حرام. وقتی‌كه مرد به زن می‌گوید راضی نیستم فلان مهمان را به منزل بیاوری آوردن مهمان به منزل حرام می‌شود. وقتی‌كه زن احساس كند كه مرد او راضی نیست كه در فلان مجلس شركت كند، رفتن در فلان مجلس حرام می‌شود. شوخی نداریم.

 همین دیشب یك نفر از یكی از شهرستان‌ها به من تلفن كرد. آقا شوهر من نمی‌گوید كه من راضی نیستم شما در فلان مجلس شركت كنید. حالا مجلس چه بود؟ مجلس رقص بود؟ مجلس شرب خمر بود؟ نخیر، مجلس دعا بود، مجلس ذكر بود، مجلس قرآن بود. شوهر من مرا نهی نمی‌كند امّا من می‌دانم قلباً راضی نیست. گفتم شما جائز نیست شركت كنید، شما در منزل بنشینید خداوند متعال ثواب شركت در آن مجلس را به شما خواهد داد. اگر نداد روز قیامت دامن مرا بگیرید. دامنی كه نداریم، یقه ما را بگیرید حالا نمی‌دانیم آن دنیا چه خواهد شد. چون احتمال همه چیز می‌رود. به قول مرحوم آقا می‌فرمودند: خیلی از این یهودی‌ها و نصرانی‌ها در روز قیامت در صف شیعیان امیرالمؤمنین هستند و خیلی از این شیعیان جدای از امیرالمؤمنین در

 صف‌های دیگر هستند. احتمال همه چیز می‌رود. حالا ما نمی‌دانیم. گفتم بیا آقا در روز قیامت جلوی ما را بگیر. بگو شما ما را از رسیدن به این فیض محروم كردید. آن‌وقت من می‌دانم با خدای خودم به تو چه جواب بدهم.

 ما برای كه داریم كار انجام می‌دهیم؟ برای كی داریم عبادت می‌كنیم؟ برای كی می‌خواهیم كارهایمان را تنظیم كنیم؟

 یك شخصی بود از من وقت خواسته بود برای طرح كردن بعضی مسائل، بسیار زن بزرگوار و دارای حالات خوب. بعد از یك ماه ما به ایشان وقت دادیم نیم ساعت بیاید در قم و مطالبی دارد بعضی از اشكالات را مطرح بكند. همان شب تلفن می‌كند شوهر من در مسافرت است و من نتوانستم با او تماس بگیرم و برای آمدن پیش شما در قم از ایشان اجازه بگیرم. گفتم جائز نیست بیایید. ببینید، چقدر مسئله مهم است! یك ماه قبلًا وقت گرفته برای امروز، مثلًا برای نیم ساعت. بعد این‌طور می‌گوید كه چون شوهر من نیست و من نمی‌توانم با او تماس بگیرم چه كنم؟ من در بیرون رفتن از منزلم از شوهرم اجازه می‌گیرم. می‌گویم احسنت. كار تو درست است. شما نباید بیایید. من بعد از اینكه شوهر شما از مسافرت آمد، یك فرصت دیگری برای شما قرار می‌دهم. درحالی‌كه می‌توانم بگویم نه، چه اشكال دارد! این زمان‌ها گذشت، این مال هزار و چهارصد سال پیش بود، این حرف‌ها دیگر ورافتاد. زمان، زمان اتم است، زمان، زمان ... این حرف‌ها را هم بلدیم دیگر. ولی اگر من به او بگویم بیا اشكال ندارد، به او خیانت كردم، به مكتب خیانت كردم، و به خدا و رسول او خیانت كردم. مسئله این است.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در كتاب شریف رساله بدیعه راجع به ارتباط بین زن و مرد روایاتی را ذكر كرده‌اند كه من در اینجا یك روایت را نقل می‌كنم. چون دیگر فرصت تقریباً گذشته و ان‌شاءاللَه تتمه مطلب را برای جلسه بعد قرار می‌دهیم.

 در سنن كبرای بیهقی از اسماء بنت یزید الأنصاریه روایت می‌كند: أنَّها أتت النَّبىّ صلَّى اللَه عليه و آله و سلَّم و هو بين أصحابه؛ فَقَالَت: بِأبِى أنتَ وَ امِّى، إنِّى وافِدَةُ النِّساءِ إلَيكَ؛ وَ اعلَم نَفسِى لكَ الفِدَاءُ أنَّهُ مَا مِنِ امرَأةٍ كائِنَةٍ فى شَرقٍ وَ لَا غَربٍ سَمِعَت لِمَخرَجى هَذَا إلَّا وَ هَى على مِثلِ رَأيى؛ اسماء دختر یزید انصاری یك روزی پیش پیغمبر آمد و حضرت در میان اصحابشان نشسته بودند. رو كرد به رسول خدا و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، من فرستاده زنان مدینه هستم و مرا به سوی تو فرستادند تا اینكه پیغام آنها را به تو برسانم. واعلَم نَفسِى لَكَ الفِدَاء بدان كه جانم فدای تو باد أنَّهُ مَا مِنِ إمرَأةٍ كَائِنَةٍ فِى شَرقٍ وَ لا غَربٍ. واقعاً هم همین‌طور است؛ هیچ زنی نیست كه در شرق عالم و در غرب عالم باشد و این نیت مرا و آمدن مرا به سوی تو بشنود و این رأی مرا نپذیرد. تمام افراد از زنان دنیا اگر بشنوند كه مطلب من چیست، این مطلب را خواهند پذیرفت. إنَّ اللَه بَعَثَكَ بِالحَق الَى الرِّجَال وَ النِّسَاء؛ عجب، واقعاً زن بسیار بلیغ و بسیار سخندان و با فهمی بود. او می‌گوید: خداوند تو را به حقّ به مردان و زنان مبعوث كرد. این لفظ بالحق او خیلی معنا دارد. نمی‌گوید تو

 را مبعوث كرد به مردان و زنان. می‌گوید تو را به حقّ مبعوث كرد؛ یعنی ما می‌دانیم تو بر حقی، تو مانند بقیه افراد نیستی. تو اگر به مردان به حقّ مبعوث شدی، به زنان هم به حقّ مبعوث شدی و در این مسئله تفاوتی نیست. و ما تو را چون حقی پذیرفتیم، نه چون یك شخص و یك فرد انسان هستی. بِالحَق بَعَثَكَ‌ روی این جهت ما آمدیم پیش تو، فأمَنَّا بِك‌ چون دیدیم به حقّ هستی به تو ایمان آوردیم. و بِالهكَ الَّذِي أرسَلَك‌ و به خدایی كه تو را فرستاد.

 وَ إنَّا مَعشَرَ النِّسَاء مَحصُوراتٌ مَقصُوراتٌ قَواعِدُ بُيوتِكُم وَ مَقضَى شَهَواتِكُم وَ حَامِلاتُ أولادِكُم؛ ما زنان افرادی هستیم كه در منزل جایگاه ماست و در تحت اوامر و نواهی شما مردان هستیم، ما افرادی هستیم كه شهوات شما را قضا می‌كنیم و برآورده می‌كنیم و اولاد شما را پرورش می‌دهیم‌ وَ إنَّكُم مَعَاشِرَ الرِّجَال فُضِّلتُم عَلَينَا بِالجُمعَة وَالجَماعَات وَ عِيادَة المَرضَى وَ شُهودِ الجَنَائِز وَالحَجِّ بَعدَ الحَجّ؛ شما گروه مردان بر ما ترجیح دارید؛ یكی به اینكه در نماز جمعه شركت می‌كنید، چون بر زنان نماز جمعه واجب نیست، بلكه مكروه هم هست‌. لَيسَ عَلَى النِّسَاء جُمعَةٌ وَ لَا جَمَاعَة[[6]](#footnote-6) زنان در نماز جمعه نباید شركت بكنند، مردان باید شركت كنند. وَ الجَمَاعات وَ عِیادَةِ المَرضَی شما می‌روید از مریض‌ها عیادت می‌كنید ما زن‌ها نمی‌رویم، ما در منزل خودمان می‌نشینیم. و شما بر جنائز حاضر می‌شوید، تشییع جنازه می‌كنید. زن در تشییع جنازه نباید شركت كند. تشییع جنازه بر زن كراهت دارد. وَالحَجِّ بَعدَ الحَجّ هر سال هم مكه می‌روید. برای ما یك مرتبه واجب شده و در سایر اوقات هم بعید است كه حالا یك زنی ... البته الان تفاوت می‌كند. ولی سابق نمی‌توانستند بروند، مانند مردها دستشان در رفتن به حج باز نبود، امّا شما می‌توانید هر سال حج بروید. وافضَلَ مِن ذلِكَ الجِهَادُ فِى سَبِيلِ اللَه‌ از همه اینها كه بگذریم جهاد در راه خدا از همه اینها فضیلتش بالاتر است كه ما محرومیم و إنَّ الرّجُلَ مِنكُم اذا خَرَجَ حَاجًا او مُعتَمِراً او مُرَابِطاً حَفِظنَا لَكُم اموالَكُم؛ یكی از شما مردان اگر خارج بشود، چه به حج برود، یا به عمره برود، یا برود برای جهاد در راه خدا، ما اموال شما را حفظ می‌كنیم و لباس‌های شما را غزل می‌كنیم، می‌دوزیم و می‌بافیم‌ وَ غَزَلنَا أَثوَابَكُم وَ رَبَّينَا لَكُم أموَالَكُم‌ اموال شما را نگه می‌داریم و در حفظ و مصالح شما صرف می‌كنیم.

 فَما نُشَارِكُكُم فى الأجرِ يا رَسُولَ اللَه؟ با توجّه به این فضیلت‌ها و رجحان‌هایی كه خداوند به شما مردان بر ما داده است، خدا ما را در چه چیزی با شما در ثواب شریك می‌كند؟ در واقع خدا همه چیز را به شما داده زبانش این است حج بعد از حج را شما می‌روید، تشییع جنائز كه این همه ثواب دارد شما انجام می‌دهید، عیادت مرضی و خروج به نماز جمعه را شما می‌روید، جهاد فی سبیل اللَه كه آن واقعاً چه مرتبه عالی و بالاترین مرتبه كمالی است كه‌ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ‌ آل‌عمران، ١٦٩ آن را خدا به شما داده. پس ما در اینجا

 چه كنیم؟ ببینید، این یك زنی است كه معلوم می‌شود اگر جهاد در راه خدا بر زنان هم بود انجام می‌داد. چون در اینجا دارد غبطه می‌خورد و اظهار حسرت می‌كند كه شما دارید جهاد می‌روید و شهید می‌شوید. خیلی این مسئله عجیب است‌ها! نسبت به این مسئله فكر كنیم.

 ببینید، این زنی است كه دارد از آن طرف به قضیه نگاه می‌كند، یعنی نگاه آخرت را می‌كند، سعادت را می‌كند و خودش را محروم می‌بیند و آمده پیش رسول خدا: ما به تو ایمان آوردیم، همه ثواب‌ها را هم كه شما به مردها دادید پس به ما زن‌ها چه می‌رسد؟ در اینجا نمی‌گوید شما جهاد می‌كنید ما الحمدلله در خانه می‌نشینیم و دست به تیر و تفنگ نمی‌زنیم! شما شهادت جنائز می‌روید و ما نمی‌رویم و آفتاب و گرما نمی‌خوریم! شما به نماز جمعه می‌روید حالا ما نشستیم در منزل، دیگر نه نیازی به رفتن و حركت و مشقت و اینها نیست! برای این مسائل احساس غبن می‌كند، احساس خسارت می‌كند.

 با توجّه به این قضیه از رسول خدا سؤال می‌كند كه پس ما در اینجا چه سهمی داریم؟ فالتفت النَّبِی صَلَّی اللَه عَلَیهِ وَ آلِه وَ سَلَّم إلَی اصحَابِهِ بِوَجههِ كلِّه؛ پیغمبر اكرم رو كردند به اصحابشان، یك نگاهی به همه اصحاب كردند، ثم قال فرمود: هَل سَمِعتُم مَقَالَةَ امرَأةٍ قَطُّ أَحسَنَ مِن مَسأَلَتِهَا فِى أَمرِ دِينِهَا مِن هَذِهِ؟ آیا تابه‌حال از زنی كه یك همچنین صحبتی بكند شنیدید و راجع به دینش این‌چنین بلیغ و تمام و كمال بیاید مطلب را بیان بكند؟ فَقالَوا: يا رَسُول اللَه مَا ظَنَنَّا انَّ امرَآةً تَهتَدِى الى مِثلِ هَذَا؛ ما اصلًا گمان نمی‌كردیم كه یك زنی بیاید و یك همچنین حرفی را بزند. تصور نمی‌كردیم كه یك زنی بیاید و فقط در ارتباطش مسائل آخرت را مدّ نظر قرار بدهد. فالتفت النَّبِى صَلَّى اللَه عَلَيهِ وَ آلِه وَ سَلَّم إلَيها؛ پیغمبر اكرم التفات به این زن كردند ثم قال لها حضرت فرمود: انصَرِفِى أَيَّتُهَا المَرأة؛ ای زن برگرد به سمت اصحاب خود، و به افرادی كه تو را فرستادند. وَ أَعلِمِى مَن خَلَّفَكِ مِنَ النِّسَآء؛ و به هر كسی كه تو را فرستاده اعلام كن‌ أَنَّ حُسنَ تَبَعُّلِ إحدَاكُنَّ لِزَوجِهَا؛ خوب شوهرداری كردن یكی از شما شوهران خود را وَ طَلَبَهَا مَرضَاتَه‌ و اینكه رضایت او را در هر حال جلب كند. وَ اتِّبَاعَهَا مُوَافَقَتَه‌ و اینكه موافقت با او را در هر حال پیگیری كند يعدِلُ ذَلِكَ كُلَّه‌ با تمام این ثواب‌هایی كه تو شمردی برابری می‌كند.

 حالا اینجا ما حق نداریم بگوییم خدایا چه شد تو جانب زن‌ها را گرفتی! ای بابا ما می‌رویم كشته می‌شویم، البته تا حالا كه قسمتمان نشده، حالا اگر شد ان‌شاءاللَه می‌گوییم ما می‌رویم كشته می‌شویم، این كارها را انجام می‌دهیم، تازه زن‌ها نشستند در خانه و همه ثواب‌ها را همه را در كیسه خودشان می‌كنند. حالا علی‌كل‌حال ما این ایراد را نمی‌گیریم.

 فَأَدبَرَتِ المَرأة زن پشت كرد به رسول خدا وَ هِى تُهَلِّلُ وَ تُكبِّرُ استِبشَاراً؛[[7]](#footnote-7) درحالی‌كه لااله‌الااللَه و اللَه‌اكبر می‌گفت از بشارتی كه رسول خدا به او داد. رسول خدا هم كه بیخودی بشارت نمی‌دهد.

 این مسئله الان به نظرم آمد، این را ان‌شاءاللَه بگوییم و دیگر رفقا را بیش از این خسته نكنیم. ان‌شاءاللَه تتمّه مطالب برای مجلس بعد.

 یك روز یكی از رفقای ما نقل می‌كرد می‌گفت: من در سفری كه به حج رفتم. طبعاً عیالمان و بچه‌ها در منزل بودند، چهار پنج تا هم بچه داشت. گفت: این بچه‌ها هم شیطانی می‌كردند این عیالمان را اذیت می‌كردند. می‌گفت: وقتی از حج برگشتم عیال من گفت یك شب وقتی‌كه شما در حج بودی، من خیلی دلم شكست و با خودم گفتم الان آن رفته در عرفات، در منی، در مكّه، در مدینه دارد طواف می‌كند، چه قسمتی خدا كرده و چه نصیبی برای او خدا مقرّر كرده. من الان نشستم اینها توی سر هم می‌زنند، باید اینها را نگه دارم، مواظب باشم، مدرسه می‌روند، در منزل غذا برایشان [درست‌] می‌كنم. این چه تقسیمی است كه در اینجا شده؟ می‌گفت: در طول روز یك همچنین مسئله‌ای ذهن من را گرفت.

 می‌گفت شب مرحوم آقا را در خواب دیده بود. به او گفته بودند: ها، امروز از اینكه شوهرت مكّه رفته شكایت می‌كردی و گلایه می‌كردی؟! بدان اگر تو در منزل باشی و این بچه‌ها را خوب تربیت كنی و نگهداری كنی تا اینكه شوهرت برگردد، تمام ثواب مكّه شوهر را عیناً در نامه تو هم می‌نویسند.

 عجب! قضیه این‌طوری است. چرا؟ چون مطلب دست ما نیست، مطلب دست دیگری است. قانون را قانون‌گذار دیگری قرار داده. قانون‌گذار گفته: من برای شوهر تو حج را واجب كردم، برای تو هم این را قرار دادم، در منزل باشی و بچه‌ها را اداره كنی و تربیت كنی. الان غصّه می‌خوری چرا ثواب ندارم، ثواب هم كه دست من است. بفرمایید این هم ثواب. دیگر چه می‌خواهید؟ و این شوخی نیست.

 ان‌شاءاللَه در جلسه بعد راجع به این مسئله مطالب بیشتری به حضور رفقا خواهیم رساند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. ديوان ابن فارض [↑](#footnote-ref-1)
2. ١. بحار الانوار، ج ٤٠، باب ٩٨، ص ٣١٨. با اختلاف در عبارت (ما قلعت باب خيبر بقوّةٍ جسمانيه بل بقوة ربانيه) [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. ديوان حافظ، طبع پژمان، غزل شماره ١١١ [↑](#footnote-ref-3)
4. ١. اسرار ملكوت، ج ٢، ص ٦٢ [↑](#footnote-ref-4)
5. ١. مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ٣٦٤ و ٣٦٥ [↑](#footnote-ref-5)
6. الخصال، ج ٢، ص ٥١١ [↑](#footnote-ref-6)
7. ١. الدر المنثور، ج ٢، ص ١٥٣ [↑](#footnote-ref-7)